

ANTONY

Ferdinando Frega — Nando the Scribe



GILLETTE: ANTONY

دوست داشتم این نام را کالبدشکافی کنم، اما تنها چیزی که برایم مانده خاطرات کسانی است که شناخته‌ام، دوست داشته‌ام، با آن‌ها زندگی کرده‌ام، و چندتایی که حتی به جای بهتری فرستاده‌ام. و برای کالبدشکافی مدرک لازم است، گواهی‌نامه، تخصص — زیادی کاغذبازی.

دوست دارم مرغ بریان را با دست بخورم و درست پس از شستن دست‌هایم از سر میز بلند شوم، تا بویش را با خودم این‌طرف و آن‌طرف ببرم.

نخستین «Antonio» — در شکل مؤنث — زنی رومی بود، بزرگتر، تیزهوش، با آن اعتمادبه‌نفس شب‌های تابستان که آدم‌ها دارند وقتی دریا گرم است و ماسه هنوز روز را به یاد دارد. مرا تنها روی ساحل یافت، خیره به آب، همان‌طور که آدم خیره می‌شود وقتی می‌کوشد چیزی درباره‌ی خودش بفهمد بی‌آن‌که بداند چیست.

پرسشی از من کرد — ساده، مستقیم — از آن پرسش‌هایی که بزرگترها می‌پرسند وقتی می‌خواهند ببینند آدم از چه جنسی است. با تنها جسارتی که آن زمان داشتم جواب دادم: «رابطه‌ی جنسی امن.» نه چون معنایی داشت، بلکه چون تنها عبارتی بود که آن‌قدر بزرگانه به نظر می‌رسید که از احساس کوچکی حفظم کند.

از خنده‌ی ترکید، دستم را گرفت و مرا پیش مادرم برگرداند، که همین که مرا دید منفجر شد: «این دفعه دیگر چه غلطی کرده‌؟»

زن گفت: «هیچ. می‌خواست بزرگ باشد و چیزی بیشتر شد.» و رفت. مادرم، که این بار می‌کوشید دوستم باشد، نزدیک‌تر آمد تا زیر زبانه‌ی او را بکشد که چه اتفاقی افتاده — غافل از این‌که خودش مرا به دنیا آورده بود، و این هیچ دسترسی انحصاری به اندیشه‌هایم به او نمی‌داد.

به او گفتم: «چیز خاصی نبود. سوئیچ ماشینش افتاد، خم شد برش دارد، و لباس زیر نپوشیده بود — آن را هم یادش رفته بود. و من از او پرسیدم معمولاً مشکیش را می‌پوشد یا نه، و او سرخ شد.»

پرسید: «و تو چه کردی؟ چه واکنشی نشان دادی؟ چه رفتاری کردی؟»

همان کاری را کردم که بابا همیشه وقتی عصبانی‌اش می‌کنی می‌کند. لبخند می‌زنم، خداحافظی می‌کنم و می‌روم.